

A Different Examination of Islamic Social Sciences: The Dimension of Description *

Mahdi Hosseinzadeh Yazdi 

Associate Professor, Department of Social Sciences, Faculty of Social Sciences,
University of Tehran, Tehran, Iran.

ma.hosseinzadeh@ut.ac.ir



Abstract

Various dimensions can be identified for different branches of science. Paying attention to these dimensions and their implications can clarify the distinction between Islamic social sciences and Western social sciences. Reflecting on the different dimensions of science is essential for researchers who seek to establish an alternative form of science. In fact, delving into the essence, scope, and various aspects of science is a prerequisite for any kind of inquiry along this path. The main question is whether Islamic and Western social sciences differ across all these dimensions, or whether such distinctions pertain only to specific ones. If so, which dimensions are they? Through reflection and inductive reasoning, at least twelve dimensions can be identified in scientific disciplines: description, discovery, understanding, explanation, justification (or the method of justification), theory, hypothesis acceptance, prediction,

* Hosseinzadeh Yazdi, M. (2025). A different examination of Islamic social sciences: The dimension of description. *Islam and Social Studies*, 13(2), pp. 65-92.

<https://doi.org/10.22081/jiss.2025.70765.2120>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2025/01/07 • **Revised:** 2025/04/04 • **Accepted:** 2025/10/21 • **Available Online:** 2025/11/19

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



concepts, application, recommendation, and the object of study. This paper first briefly outlines the differences among these dimensions, then focuses on the dimension of description. Using an analytical-logical method, it seeks to answer whether descriptions in Islamic social sciences differ from those in Western social sciences. The study demonstrates that the distinction between Islamic and Western social sciences, in the specific sense of the descriptive dimension, exists and can be explained through three stages.

Keywords

Islamic social sciences, Western social sciences, dimensions of science, dimension of description.

خوانشی دیگر از علوم اجتماعی اسلامی: ساحت توصیف *


مهدی حسین زاده یزدی

دانشیار، گروه علوم اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

ma.hoseinzadeh@ut.ac.ir



چکیده

ساحت‌های گوناگونی را می‌توان برای علوم مختلف برشمرد. توجه به این ساحات و لوازم آن می‌تواند تمایز میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را روشن سازد. تأمل در ساحت‌های گوناگون علوم برای پژوهشگرانی که علم دیگری را تمنا می‌کنند، ضروری به نظر می‌رسد. اساساً غور در چیستی علم، حدود و ثغور آن و ساحت‌های متفاوت آن، شرط هر گونه پژوهشگری در این مسیر است. اکنون، آیا در تمامی این ساحت‌ها میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی تفاوت وجود دارد یا تمایز به برخی از این ساحت‌ها اختصاص دارد؟ در این صورت، آن ساحت‌ها کدامند؟ در علوم مختلف، با تأمل و از راه استقرا دست کم دوازده ساحت را می‌توان برشمرد: توصیف، کشف، تفهیم، تبیین، توجیه یا روش توجیه، نظریه، پذیرش فرضیه، پیش‌بینی، مفاهیم، کاربرد، توصیه و ایژه. این نوشتار، نخست تفاوت این ساحت‌ها را گذرا مطرح می‌کند. سپس با تمرکز بر ساحت توصیف، با روش تحلیلی-منطقی به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا توصیف‌ها در علوم اجتماعی اسلامی با توصیف‌ها در علوم اجتماعی غربی متفاوت است. در این مسیر، تمایز میان علوم اجتماعی اسلامی و غربی را در ساحت توصیف در معنای خاص آن را نشان می‌دهد و آن را در سه مرحله توضیح می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

علوم اجتماعی اسلامی، علوم اجتماعی غربی، ساحت‌های علم، ساحت توصیف.

* حسین زاده یزدی، مهدی. (۱۴۰۴). خوانشی دیگر از علوم اجتماعی اسلامی: ساحت توصیف اسلام و مطالعات اجتماعی، ۱۳(۲)، صص ۶۵-۹۲.

<https://doi.org/10.22081/jiss.2025.70765.2120>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۸ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۱/۱۵ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۹ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۸/۲۸

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



بیان مسئله

ایده علوم اجتماعی اسلامی، باید خود را در تمایز با دیگری اش از باب تُعرف الاشياء باضدادها، به تصویر کشد. به نظر می‌رسد مهمترین مسیر، نشان دادن تمایزها در ساحت‌های مختلف علوم باشد. واژه علم معانی متعددی دارد؛ در معنایی اعم هر آنچه می‌شود علم نامید، از علوم حضوری و حصولی را دربرمی‌گیرد و در معنایی اخص به علم تجربی اختصاص می‌یابد. در این نوشتار مراد از علم، رشته علمی^۱ مانند روان‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی است؛ برخلاف ریسجورد^۲، آن را به تجربی بودن مقید نمی‌کنم (Risjord, 2014, p. 1). برای علم به این معنا ساحت‌های گوناگونی وجود دارد. با تأمل و از راه استقرا دست کم دوازده ساحت را برای هر یک از علوم می‌توان مطرح کرد: توصیف، کشف، تفهم، تبیین، توجیه (یا روش توجیه)، پذیرش فرضیه، پیش‌بینی، مفاهیم، کاربرد، توصیه و ابژه. می‌توان برخی از این ساحت‌ها را از حیطة علم با دلیل و بی‌دلیل خارج کرد. چنانکه پوزیتیویست‌های منطقی و اساساً تجربه‌گرایان ملهم از هیوم، ساحت توصیه را با این استدلال که ارزش‌ها به تور تجربه در نمی‌افتند، از حوزه علم اخراج می‌کنند. برخی از این ساحت‌ها را می‌توان به راحتی برای خود علم دانست؛ مانند ساحت توجیه. درباره برخی هم می‌توان مناقشاتی را مطرح کرد، مانند ساحت ابژه علم. می‌توان گفت علم یک چیز است و ابژه آن، چیز دیگری است. از این رو، ابژه علم جزء علم نیست و از ساحت‌های آن شمرده نمی‌شود؛ بلکه چیزی است که علم بدان تعلق می‌گیرد. توجه به این مهم ضروری است که موضوع این نوشتار، یک بحث لفظی نیست؛ بحث بر سر علم با تمام شاخ و برگ‌هایش است. می‌خواهیم بدانیم در کدام قسمت، تفاوت‌ها پدیدار می‌شود. شاید این پرسش به ذهن برسد که پس چرا مبانی علم جزء ساحت علم مطرح نشده است؟ پاسخ آن است که مبانی علم، در واقع، زیربنایی است که علم بر اساس آن بنا می‌شود. توضیح آنکه کسی که مثلاً فیزیک می‌خواند

1. dicipline

2. Mark Risjord

ممکن است هیچ‌گاه سروکارش به مبانی آن نیافتد و اساساً در کی از آن نداشته‌باشد؛ اما نمی‌توان گفت با ابژه فیزیک هم مواجهه‌ای پیدا نمی‌کند.

با غور در آثار گوناگون می‌توان برخی از ساحت‌های دوازده‌گانه را به‌روشنی مشاهده کرد، مانند تفاوت مقام کشف^۱ و توجیه^۲ که در کتاب‌های متعدد فلسفه علم مطرح می‌شود (For example See: Ladyman, 2002, pp. 74_76). از برخی نیز می‌توان تنها در پاره‌ای از آثار ردی یافت؛ مثلاً ساحت پذیرش فرضیه را آثار اندکی گذرا مطرح می‌کنند (For example See: Risjord, 2014, p. 14). در این نوشتار نخست این ساحت‌ها را گذرا مطرح می‌کنم و شرح هر یک را به نوشتاری که مستقلاً درباره آن ساحت ارائه می‌کنم، حواله می‌دهم. در ادامه تفاوت علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را در ساحت توصیف برمی‌رسم.

پیشینه پژوهش

درباره موضوع خاص این نوشتار و توجه به ساحت‌های مختلف در تمایز علوم اجتماعی اسلامی و غربی تا آنجا که جستجو کرده‌ام، با چشم‌پوشی از آثار اندیشمندان مکتب‌سازی مانند شهید صدر، سه مقاله و یک کتاب وجود دارد. ۱. کتاب روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی که هفت ساحت را یعنی تعریف، توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی، ارزشیابی و کنترل یا جهت‌دهی برای علوم انسانی بیان می‌کند. نویسنده در این کتاب تفاوت علوم انسانی اسلامی با علوم انسانی غربی را از جهت روش و روش‌شناسی در این ساحت‌ها نشان می‌دهد (شریفی، ۱۳۹۵، ص ۲۱). توجه به این مهم ضروری است که ساحت‌های گوناگون علم را نمی‌توان به روش در آن فروکاست. ۲. مقاله علم دینی در مقام توصیف و توصیه؛ بازخوانی نظریه علم دینی استاد مصباح یزدی (حسین‌زاده یزدی و اخلاقی، ۱۳۹۵). ۳. مقاله نسبت عینیت و ارزش‌باری علوم اجتماعی با توجه به دیدگاه

1. context of discovery

2. context of justification

فیلسوفان مسلمان (حسین زاده یزدی و فلاح نژاد، ۱۳۹۸). این مقاله با طرح شش ساحت برای علم برمی‌رسد که دخالت ارزش‌ها در کدام ساحت از علوم اجتماعی آن را از عینیت می‌اندازد. ۴. مقاله خوانشی دیگر از علوم اجتماعی اسلامی: ساحت مفاهیم (حسین زاده یزدی، ۱۴۰۳) که تمایز علوم اجتماعی اسلامی و غربی را در ساحت مفاهیم توضیح می‌دهد.

در نوشتار حاضر، با توضیح دوازده ساحت برای علم، تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را در ساحت توصیف برمی‌رسم. به توفیق الهی، در نوشتارهای دیگری، تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی در دیگر ساحت‌ها شرح می‌دهم.

ساحت‌های علم

برای علوم مختلف، ساحت‌های گوناگونی را می‌توان مطرح کرد. اکنون گذرا مراد از هر یک از ساحت‌ها را توضیح می‌دهم. باید توجه داشت این تمایز و تفکیک در مقام نظر و تحلیل نباید باعث غفلت از درهم‌تنیدگی این ساحت‌ها در مقام تحقق و تأثیر و تأثر میان آنها باشد.

۱. توصیف؛ برای ساحت توصیف در علم، می‌توان دست کم سه معنا در نظر گرفت. ۱. در معنای اعم آن که در مقابل ساحت توصیه و تجویز قرار می‌گیرد؛ یعنی ساحتی که در آن پدیدارها و هست‌ها در محدوده علم توصیف می‌شوند. در این معنا، ساحت توصیف، دیگر ساحت‌های علم را دربرمی‌گیرد و مجموعاً در مقابل ساحت تجویز قرار می‌گیرد. پرواضح است که این معنا در این بحث مراد نیست. ۲. در معنای اخص آن که به مثابه یکی از اهداف پژوهش مطرح می‌شود. برای پژوهش‌های گوناگون اهداف متفاوتی عنوان می‌شود: اکتشاف، توصیف و تبیین. از این جهت، پژوهش‌های مختلف را، به سه دسته کلی تقسیم کرد: اکتشافی، توصیفی و تبیینی. پژوهش اکتشافی به پرسش، چه چیز و پژوهش توصیفی به پرسش چگونه (چگونه الف واقع شد) و چه کسی (چه کسی درگیر آن بود) و پژوهش تبیینی به پرسش چرایی پاسخ می‌دهد (نیومن،

۱۳۹۵، صص ۶۲-۶۸). هر داده‌ای در واقع توصیفی از عالم است. نظریه‌های درون علم بر اساس این توصیفات سامان می‌یابد یا ابطال می‌شود یا ... البته کار علم تنها توصیف جهان نیست، بلکه دربارهٔ اینکه چرا اشیا این صفات را دارند، تبیین‌هایی را ارائه می‌دهد. تبیین‌ها در واقع، در بیشتر موارد علت‌های مشاهده‌ناپذیر اشیایی را که توصیف می‌کنیم، بیان می‌کند. شهرت افراد هم غالباً به خاطر تبیین‌های متفاوتی است که ارائه کردند. مثلاً نیوتن به این سبب مشهور نشد که که کشف کرد اشیای معلق به سوی زمین می‌افتند، بلکه از این رو بود که تبیین کرد علت سقط این اشیا نیروی جاذبه است (Ladyman, 2002, p. 7). ۳. در معنای سوم که مراد از ساحت توصیف در این نوشتار است در مقابل تبیین است و هر داده و خبری از واقعیت را درون علم شامل می‌شود. هر داده‌ای در واقع توصیفی از عالم است. این معنا تمام توصیفات در پژوهش‌های اکتشافی و توصیفی و حتی توصیفاتی را که در پژوهش‌های تبیینی قرار دارد، شامل می‌شود.

۲. کشف؛ نظریه‌ها و قوانین علمی چگونه در ذهن پدید می‌آیند؟ با چه روش و سازوکاری می‌توان یک نظریه علمی را کشف کرد؟ ساحت کشف را فیلسوفان علم برای تمیز از ساحت توجیه به کار می‌برند. پاپر از اولین فیلسوفان علمی بود که بر این مهم تأکید داشت که دانشمندان در صورت‌بندی و کشف نظریه‌های علمی امکان دارد از منابع گوناگونی، مانند خواب و رویا، باورهای متافیزیکی، آموزه‌های مذهبی الهام گیرند. این نکته، به عینیت علم لطمه‌ای وارد نمی‌کند. خاستگاه علمی یک نظریه، با جایگاه آن در علم ارتباطی پیدا نمی‌کند. جالب آنجاست که نمی‌توان برای این خاستگاه علمی قوانینی ارائه داد. تخیل دانشمند نقش برجسته‌ای را در این باره ایفا می‌کند. از این جهت، علم و هنر بیش از آنچه به نظر می‌رسد، به هم نزدیک می‌شود. البته تفاوت بنیادینی در میان وجود دارد؛ علم به محکمه تجربه می‌رود و علمیت علم به سربلندی‌اش در این محکمه است (Ladyman, 2002, pp. 74-76). البته آنچه را با عنوان نظریه نام بردیم، در عبارت دقیق تا زمانی که هنوز اثبات نشده است، فرضیه است و واژه نظریه دربارهٔ آن از روی تسامح به کار می‌رود. فرضیه‌های علم در این ساحت قرار می‌گیرد. مراد ما از این ساحت، شامل هر گزاره‌ای درون علم است که هنوز اثبات نشده است.

بنابراین، یک گزاره یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها، در مقابل نظریه، تا زمانی که در علم پذیرفته نشده است، به این ساحت تعلق دارد. اگر مورد پذیرش واقع شد، از زمره ساحت توصیف قرار می‌گیرد.

با این توضیح، شاید این اشکال مطرح شود که این ساحت را نباید جزء ساحت‌های درون علم به حساب آورد؛ زیرا هنوز چیزی اثبات نشده است و از این‌رو، هنوز در ساحت علم قدم نگذاشته‌ایم. همانطور که تصریح کردیم در این نوشتار دنبال نزاع لفظی نیستیم. فرض این ساحت درون علم منطق دارد. اولاً، با مبانی فیلسوفان ابطال‌گرا که بر این باورند که چیزی در علم تأیید^۱ نمی‌شود و تنها تبرئه^۲ می‌شود، هم سازگار است؛ ثانیاً، تاریخ علم فرضیاتی را سراغ دارد، مانند فرض وجود سیاره نپتون که سال‌ها درون علم جا خوش کرده بودند و بعدها اثبات شدند.

۳. توجیه؛ در روش‌شناسی علمی، باید میان دو ساحت کشف و توجیه تمایز گذاشت. ساحت توجیه، ساحت آزمون نظریه یا به تعبیر دقیق، فرضیه است. فرضیه از هر کجا که آمده باشد، اهمیتی ندارد. مهم آن است که در فرایند آزمون باید موجه شود. باید بتوان برای قبول یا رد آنها دلیل آورد (Ladyman, 2002, pp. 74-76). توجه به این مهم ضروری است که این نوشتار ساحت‌های خود علم را برمی‌شمرد. از این‌رو، معنای توجیه در اینجا نباید رنگ‌وبوی فلسفه علم و نگاه درجه دومی به خود بگیرد. در هر علمی روش‌هایی مطرح می‌شود که فرضیاتش با آن اثبات می‌گردد. این روش‌ها ممکن است کمی یا کیفی باشد. بنابراین مراد از این ساحت هر روشی است که برای اثبات یا حتی دسته‌بندی و مقوله‌بندی در علم به کار می‌رود.

اگر پا از درون علم فراتر رود اکنون می‌توان پرسید چه شواهدی برای اثبات یک نظریه کافی است؟ آیا می‌توان از راه استقرا، فرضیه‌ای را اثبات کرد؟ آیا روش‌های کیفی اعتبار دارند؟ آبخور این ساحت از علم معرفت‌شناسی است. باید دانست روش و

1. Confirmation Corroboration

2. Corroboration

روش‌شناسی متفاوت است (See: Hoseinzadeh Yazdi and Others, 2018) روش‌شناسی علم که ذیل فلسفه علم است، در واقع بر اساس معرفت‌شناسی آن سامان می‌یابد. با توجه به دیدگاه‌هایی که در معرفت‌شناسی اخذ می‌شود، پاسخ‌ها متفاوت است. بر اساس برخی از مبانی معرفت‌شناختی، دلیل عقلی و نقلی هم امکان دارد به حریم علم راه پیدا می‌کند؛ یعنی، تمسک به عقل یا نقل، خروج از ساحت علم نیست و علم تنها علم تجربی نیست.

۴. نظریه؛ نخست باید توجه داشت که «نظریه معادل با توصیف و تبیین نیست» (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹، ص ۲۸). درباره این ساحت در نوشتاری دیگر به تفصیل سخن گفتیم (حسین‌زاده یزدی و ملاباشی، ۱۴۰۰، صص ۵ تا ۱۹).^۱ این اصطلاح پرکاربرد، در جامعه‌شناسی بسیار مبهم است (حسین‌زاده یزدی و ملاباشی، ۱۴۰۰، ص ۶). تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده، که نمی‌توان برای‌شان وجه جمعی پیدا کرد. برای نمونه، برخی از تعاریف در مقابل نظریه آنگونه که در علوم طبیعی به کار می‌رود، نظریه اجتماعی را تا حد زیادی همان تاریخ تفکر اجتماعی می‌دانند (کلمن، ۱۳۸۶، ص ۹). پژوهشی دیگر، تعاریف و کاربردهای نظریه در جامعه‌شناسی را در هشت دسته تقسیم‌بندی می‌کند که از «تفسیر پدیده اجتماعی خاص» تا «چشم‌انداز کلی که جهان با آن تفسیر می‌شود» را شامل می‌شود (Abend, 2008, p. 189). اکنون این پرسش مهم به ذهن می‌رسد که دلیل این همه اختلاف در تعریف چیست؟ پاسخ هاول^۲ درخور تأمل است. او در بیان چستی نظریه، توجه به مفاهیمی مانند واقعیت و معرفت را مهم می‌داند. در نگاه او معرفت‌شناسی‌ها و هستی‌شناسی‌های مختلف که فیلسوفان از گذشته دور تاکنون ارائه کرده‌اند، بستر را برای تفاوت در معنای مفاهیم واقعیت و معرفت و در نتیجه، نظریه را فراهم می‌آورد (Howell, 2013, p. 14).

۵. پذیرش فرضیه؛ این ساحت را می‌توان در تقابل با ساحت توجیه نظریه بهتر فهمید. زمانی که برای یک فرضیه از میان رقبای آن در علم استدلال اقامه می‌شود، آن فرضیه، در جایگاه نظریه علمی می‌قرار می‌گیرد. اما این همه مابرجا نیست. گاهی عوامل غیر

۱. از برخی از منابع آن در این نوشتار کمک می‌گیرم.

2. Howell

معرفتی، مانند کم‌هزینه بودن، کم‌خطر بودن، کم‌تر مناقشه‌آمیز بودن از لحاظ سیاسی و کم‌تر مسئله‌دار بودن از لحاظ اخلاقی باعث می‌شود که ادامه مسیر علم، هر چند در برهه‌ای خاص با فرضیه اثبات‌نشده رقیب، پیش رود (Risjord, 2014, p. 24). برای مثال برخی از پژوهشگرانی که به روش کیفی در علوم اجتماعی واقعی نمی‌نهند و آن را علمی نمی‌دانند، در زمان شیوع بیماری کرونا و در دسترس نبودن بیماران به اندازه کافی و محدودیت‌های رفت‌وآمدی که در آن زمان وجود داشت، به پژوهش‌های کیفی روی آوردند، تا دست کم بتوانند شناختی هرچند اجمالی از این تأثیر اجتماعی این پدیده به دست آورند. اهمیت این تفکیک از ساحت علم، دست کم خود را در دو جا نشان می‌دهد: ۱. در بحث از تأثیر ارزش‌های غیر معرفتی بر علم که آیا آن را از عینیت می‌اندازد یا نه. خلط میان ساحت توجیه نظریه و پذیرش نظریه سبب شده که تصور شود تأثیر ارزش‌ها بر علم در ساحت توجیه نظریه است و آن را از عینیت می‌اندازد. ۲. بسیاری از پژوهش‌هایی که باورمندان به علوم اجتماعی اسلامی سامان می‌دهند، بر اساس نظریه‌های علوم اجتماعی غربی است. می‌توان ادعا کرد که این فعالیت در بسیاری از موارد، به دلیل فقدان نظریه‌های اسلامی است. پژوهشگر ترجیح می‌دهد که پژوهش‌هایش را فعلاً و موقتاً بر اساس نظریه‌های موجود سامان دهد.

۶. تبیین علی^۱ در علوم طبیعی برای پدیدارها، علل متفاوتی ذکر می‌شود. دپلتای بر این باور بود مطالعه رفتار انسان‌ها باید بر اساس تفهّم سامان گیرد تا بتوان آگاهی‌های ذهنی مشارکت‌کنندگان را به دست آورد؛ «درحالی که در مطالعه پدیده‌های طبیعی، باید به دنبال تبیین علی بود. او {دپلتای} روش علوم طبیعی را به دلیل نامناسب بودن آن برای علوم انسانی رد کرده ...» (بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۹۷). دپلتای مشکل را در این مهم می‌داند که «... فیلسوفان تحصیلی تعیین می‌کنند که چه نوع اشتغالات عقلانی شایسته نام و عنوان علم است» (دپلتای، ۱۳۸۸، ص ۱۱۸). در این راستا، گیدنز در کتاب خواندنی قواعد جدید

1. Erklären (causal explanation)

روش جامعه‌شناختی^۱ که آن را هم‌آهنگ و در تقابل با قواعد روش جامعه‌شناسی دورکیم به رشته تحریر درآورده است، تصریح می‌کند: هر رویکردی به علوم اجتماعی که بخواهد معرفت‌شناسی و جاه‌طلبی‌های خود را به‌طور مستقیم شبیه به علوم طبیعت^۲ کند، محکوم به شکست است و تنها می‌تواند به درک محدودی از جامعه بشری دست یابد (Giddenz, 2007, p. 19). وی دیدگاه اندیشمندانی را که به دنبال یافتن نیوتنی برای علوم اجتماعی هستند بر نمی‌تابد: «اما کسانی که هنوز منتظر نیوتن (برای علوم اجتماعی) هستند، نه تنها منتظر قطاری‌اند که نخواهد رسید، بلکه در ایستگاه اشتباهی ایستاده‌اند» (Giddenz, 2007, p. 19). اولین نزاع درباره‌ی این ساحت در علوم اجتماعی می‌تواند این باشد که آیا این علوم، اساساً عهده‌ار تفسیر عالمند یا می‌توانند از آن تبیین ارائه دهند. بنابراین پذیرش وجود این ساحت در علوم اجتماعی می‌تواند محل مناقشه باشد. در نگاه وینچ اگر در علوم طبیعی قانون‌مندی عنوان می‌شود، در علوم اجتماعی قاعده‌مندی مطرح است. در علوم اجتماعی یا به تعبیر او، مطالعات اجتماعی تبیین علی‌ی جای خود را به فهم تفسیری^۳ می‌دهد. وینچ، برداشت وبر از رابطه میان تبیین و تفهم را نقد می‌کند و در مقابل وبر استدلال می‌کند که تفهم، نیازی به تحقیق به معنای پوزیتیویستی آن، از راه پیوند با نظم‌های آماری^۴ و قوانین علی‌ی ندارد و اساساً چنین تحقیقی امکان‌پذیر نیست (Winch, 2003, pp. 111-120).

در صورت پذیرش تبیین علی‌ی در علم، باید به ردپای جهان‌بینی حاکم بر علم در تعیین دایره علل توجه کرد. می‌توان دایره علل را تنها در حیطه تجربه جستجو کرد؛ کاری که امثال دورکیم در جامعه‌شناسی می‌کنند. می‌توان با جهان‌بینی متفاوت، حتی پای علل غیر مادی را هم به علوم اجتماعی باز کرد.^۵

1. New Rules of Sociological Method

2. sciences of nature

3. *Verstehen* (interpretive understanding)

4. statistical regularities

۵. آیه شریفه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف، ۹۶) می‌تواند مراد از علل غیر مادی را روشن کند.

۷. تفهّم؛ ساحت تفهّم یا تفسیر در جایی مطرح می‌شود که پای به چنگ آوردن معنا در میان باشد. هرچند علوم اجتماعی پوزیتیویستی جای وسیعی را برای معنای کنش قرار نمی‌دهد، هرمنوتیک اولیه شلایرماخر و دیلتای به دنبال ایجاد بنیانی متفاوت در مطالعه رفتار انسانی در مقابل علوم طبیعی بود. مطالعه رفتار انسانی باید از مسیر ذهنیت و قصد کنشگر فهمیده شود. در حالی که علوم طبیعی به دنبال تبیین علّی طبیعت از بیرون است، این دو متفکر بر این باورند علوم انسانی می‌تواند نتایج معتبر عینی تولید کند که قابل مقایسه با علوم طبیعی است (Giddenz, 2007, p. 61)). از این رو «تلقی این علوم (علوم انسانی) به مثابه یک واحد متمایز از علوم طبیعی، ریشه در عمق و کلیت خودآگاهی انسان دارد. انسان حتی پیش از پرداختن به تحقیق در اصل و اساس روح بشری، در درون خودآگاهی خود، حاکمیت اراده، مسئولیت در قبال افعال خویش، قابلیت نهادن هر چیزی در بوته اندیشه و قابلیت مقاومت در مقابل هر نوع تعدی با تکیه بر اختیار خود را در می‌یابد» (دیلتای، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹). دیگر قرار نیست، واقعیت اجتماعی تنها به مثابه شیء نگریسته شود. باید آن را به مثابه متن دید. اینکه علوم اجتماعی باید به دنبال تبیین واقعیت‌های اجتماعی باشد یا تفهّم و تفسیر آن یا هر دو، در جای خود بحثی دقیق و کارگشاست. اما بی‌تردید تفسیرها و تفهّم‌های گوناگون انسان‌ها تأثیرات اجتماعی متفاوتی را رقم می‌زنند.

گیدنز و یژگی بنیادین جامعه‌شناسی‌های تفسیری را توجه خاص آن به کنش معنادار می‌داند. در نگاه او دست کم سه مورد از چنین سنت‌های^۱ نظری را می‌توان از هم تفکیک کرد: ۱. علوم انسانی^۲ یا فلسفه هرمنوتیک^۳ که با سابقه‌ترین است. تاریخ آن در آلمان به قرن هجدهم باز می‌گردد. این فلسفه با تأکید بر تفاوت بنیادین میان موضوع علوم اجتماعی و علوم طبیعی و تمرکز بر مفهوم تفهّم در مطالعه رفتار انسانی سامان می‌یابد. در نگاه گیدنز، وبر با آنکه منتقد جدی این نگاه بود، عمیقاً تحت تأثیر آن قرار

1. traditions

2. Geisteswissenschaft

3. hermeneutic philosophy

داشت (Giddenz, 2007, p. 28). این اندیشه از طریق دیلتای به هیدگر و گادامر می‌رسد. آپل^۲، هابرماس و ریکر نیز تحت تأثیر این سنت قرار دارند. البته آپل و هابرماس نگاهی نیز به کار وینچ داشته و آن را به دقت مورد توجه قرار داده‌اند (Giddenz, 2007, pp. 60-61)؛ ۲. سنت دوم، تحت تأثیر ویتگنشتاین دوم سامان می‌یابد. می‌توان اثر وینچ را به مثابهٔ کانون اصلی این سنت دانست. ۳. پدیدارشناسی که تا حدودی به مثابهٔ واسطهٔ میان دو سنت قبل عمل می‌کند؛ شوتر با تأثیرپذیری از هوسرل و پیوند آن با نظریه‌های وبر این سنت را شکل می‌دهد. گارفینکل^۱ نقطهٔ شروع خود را از شوتر اخذ می‌کند و آن را در ادامه با دیدگاه‌ها و ویتگنشتاین و آستین پیوند می‌دهد (Giddenz, 2007, p. 29).

در این بحث مهم توجه به این نکته است که کنش اجتماعی یا به تعبیر پتر وینچ مفهوم اجتماعی امری معنادار است که با روش‌های علوم طبیعی نمی‌توان بدان دست یافت. البته وینچ این معنا را در قصد و یا ذهن کنشگر نمی‌داند. بلکه معنا امری است که در جامعه، سامان می‌یابد. (Winch, 2003, pp. 92-94) با توجه به این مهم نقدهای وی به امثال دیلتای که معنا را در ذهنیت کنشگر جستجو می‌کنند و نه در جامعه، روشن می‌شود. از طرف دیگر وی منتقد جدی جامعه‌شناسانی است که به معنا بدین صورت، توجه نمی‌کنند. نظریه پردازان بزرگی، مانند آپل^۲، هابرماس، گیدنز و بسکار^۳، با سرمشق قراردادن وینچ و نگاه همدلانه به دیدگاه او، نقشی سترگ در کنار زدن هژمونی پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی ایفا کردند (Pleasants, 2000, p. 79). نظریه کنش ارتباطی هابرماس^۴ و نظریه ساخت‌یابی^۵ گیدنز همان چیزی را پی می‌گیرند که وینچ با عنوان توضیح «ماهیت پدیدهٔ اجتماعی به‌طور عام» و «مفهوم شکل زندگی» جستجو می‌کرد (Pleasants, 2000, p. 85).

۸. پیش‌بینی؛ وجود این ساحت منوط و وابسته به ساحت تبیین است. اگر وجود تبیین

-
1. Garfinkel
 2. Karl-Otto Apel
 3. Roy Bhaskar
 4. communicative action
 5. theory of structuration

علی در علم پذیرفته شود، می‌توان از پیش‌بینی در آن سخن به میان آورد. پیش‌بینی بر اساس علت‌هایی مطرح می‌شود که علم بدان دست می‌یابد. علوم اجتماعی با رفتار اختیاری^۱ سروکار دارد. ویژگی رفتار اختیاری آن است که می‌تواند انجام شود و ممکن است انجام نشود. در نگاه وینچ حتی با شناخت شرایط اولیه معین نمی‌توان هیچ نتیجه معینی را در ادامه پیش‌بینی کرد. زیرا شروع، ادامه و یا قطع هر عملی در گروه تصمیمات انسانی^۲ است که هیچ تعینی بر نمی‌دارد و قابل پیش‌بینی نیست (Pleasants, 2000, p. 92). البته توجه به تذکری که وینچ می‌دهد ضروری است: «من منکر این نیستم که گاهی پیش‌بینی تصمیمات ممکن است؛ تنها اینکه ارتباط [پیش‌بینی] با شاهی که بر آن متکی است، بر خلاف ویژگی پیش‌بینی‌های علمی است» (Pleasants, 2000, p. 92). بنابراین در نگاه اندیشمندانی، مانند وینچ به خاطر وجود اختیار و تصمیم در رفتار آدمی پیش‌بینی در علوم اجتماعی به معنایی که در علوم طبیعی وجود دارد امکان ندارد.

اما کسانی که داعیه دار همانندی علوم اجتماعی با علوم طبیعی‌اند، باید به لوازم این ادعا پای‌بند باشند. لازمه این ادعا، ارائه پیش‌بینی‌های دقیق در علوم اجتماعی مانند علوم طبیعی است. به عبارتی، نمی‌توان از پذیرش پارادایم پوزیتیویستی درباره علوم اجتماعی سخن به میان آورد، آن وقت پیش‌بینی‌هایی مانند پیش‌بینی‌های علوم طبیعی ارائه نکرد. ۹. ابژه؛ مراد از این ساحت ابژه‌هایی است که علم بدان تعلق می‌گیرد. برای توضیح دقیق این ساحت از شهید صدر کمک می‌گیرم. ایشان بر این باور است که اگر نظام سرمایه‌داری در کشورهای مغرب‌زمین موفق باشد، به این معنا نیست که لزوماً در کشورهای اسلامی نیز جواب می‌دهد. به این دلیل که خلُق و خوی اسلامی در گرایش و نگرش و ارزش‌گذاری تفاوتی بنیادین با خلُق و خوی غربی دارد. نسبت میان مسلمانان و عالمی که میان آن‌ها شکل گرفته، با انسان‌های غربی و عالیشان متفاوت است. می‌توان گفت اگر در این میان، عقیده دینی مسلمانان کم‌رنگ شود یا حتی محو شود، باز این

1. voluntary behaviour

2. human decisions

خلق و خویی که در سایه تعالیم اسلامی تربیت یافته است، به این زودی‌ها از بین نمی‌رود. شهید صدر تصریح می‌کند انسان غربی خلق و خوی زمینی دارد و نه آسمانی. مسیحیت هم نتوانست، این نگاه زمینی را به آسمان خیره کند؛ بلکه انسان اروپایی حتی خدای دین مسیح را زمینی کرد و از عرش به فرش آورد (الصدر، ۱۴۲۴ق، صص ۲۱-۲۲). اکنون ادعای صدر این است قوانین حاکم بر این دو جامعه متفاوت است. قوانین حاکی از نسبت‌های یکی در دیگری حاکم نیست. پس ما دو گونه علم اقتصاد داریم؛ زیار دو گونه اثره وجود دارد. برای تقریب به ذهن دو نمونه آرمانی (ایده آل تایپ) را در نظر بگیرید. ۱. قبیله‌ای که روابط آن بر اساس ایثار و فداکاری سامان گرفته است؛ دغدغه انسان‌ها در آن کمک به هم‌نوع است، ایثار در آن حرف اول را می‌زند. انسان‌ها در روزهایی که به یکدیگر کمک می‌کنند، شادند. ۲. قبیله‌ای که همه به دنبال آنند که جیب هم را بزنند. اصل بر لذت و شادی فردی است. آیا می‌توان با قوانینی یکسان این دو جامعه را به تصویر کشید؟

۱۰. کاربرد؛ زمانی که با یک چارچوب نظری یا یک نظریه به سراغ مسئله‌ای می‌رویم و پژوهشی را سامان می‌دهیم، در این ساحت علم، قدم گذاشته‌ایم. بزرگان علم، وظیفه نظریه‌سازی در علم را به عهده دارند و دیگران در وادی علم آن نظریه‌ها را به کار می‌گیرند. البته، گاه خود دانشمند با دیدگاهش با مسئله مواجه می‌شود؛ چنانکه دورکیم به سراغ مسئله خودکشی رفت.

گاهی تفاوت علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی تنها در این ساحت تأیید می‌شود. با این توضیح که نظریات در هر دو یکسان تلقی می‌شود، اما پژوهشگر مسلمان نسبت به موضوعات و مسائل خاصی حساس است و درباره آنها می‌پژوهد. موضوعات و مسائلی که بیشتر رنگ‌وبوی دینی دارد، مانند پیاده‌روی اربعین، حجاب، زندگی طلبگی و دیگر موضوعاتی که به گونه‌ای با دین و مذهب گره خورده است. در واقع، روش‌ها، همان روش، نظریات، همان نظریه‌ها و پارادایم، همان پارادایم.

۱۱. توصیه؛ ساحتی از علم است که برای رسیدن به غایت یا ارزشی، تجویز و باید و نباید می‌کند. پوزیتیویست‌ها به پیروی از هیوم این ساحت را از زمره ساحت‌های علم

نمی‌دانند. گیدنز در کتاب جامعه‌شناسی و پوزیتیویسم با تمایز معنای پوزیتیویسم در فلسفه و جامعه‌شناسی، تصریح می‌کند که یکی از معانی پوزیتیویسم در جامعه‌شناسی این است که علم تجویزی ندارد (Giddens, 1974, pp. 2_3). در واقع علم از هر چه به تور تجربه درآید، سخن می‌گوید و آن را توصیف می‌کند. خروج از این ساحت، خروج از ساحت علم است.

۱۲. ساحت مفهوم؛ هر علمی مفاهیم خاص خود را دارد. علم فیزیک با مفاهیمی مثل جاذبه، زمان، مکان و جرم سروکار دارد. درباره مفاهیمی که در علوم گوناگون به کار می‌رود، پرسش‌های متعددی مطرح می‌شود: آیا مفاهیم علوم بر ساختی‌اند یا حقیقی؟ یا باید قائل به تفصیل شد؟ آیا مفاهیم علوم نظریه‌بارند؟ آیا مفاهیم علوم را می‌توان به چند مفهوم خاص مثلاً مفاهیمی که در فیزیک استفاده می‌شود، فروکاست؟ در مجال دیگر، از این تفاوت سخن گفته‌ام (حسین‌زاده یزدی، ۱۴۰۳).

ساحت توصیف

آیا توصیف‌ها در علوم اجتماعی اسلامی با توصیف‌ها در علوم اجتماعی غربی متفاوت است؟ شاید این پرسش در وهله نخست پیش‌پا افتاده به نظر برسد. مثلاً بین فقر و اعتیاد یا نسبتی وجود دارد یا ندارد؟ بین حاشیه‌نشینی و خودکشی یا ارتباطی هست یا نیست. خواه در قالب یک گزاره شخصی یا جزئی یا در قالب گزاره‌ای کلی چنین نسبت‌های یا وجود دارند یا ندارند. مسلمان بودن یا نبودن، علم اسلامی داشتن یا نداشتن و ... چه ارتباطی به این گونه توصیفات دارد؟ با توجه به این مهم، تفاوت در توصیف در این علوم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این مهم را در سه مرحله تبیین می‌کنم. برای روشن شدن بحث، منظورم را با مثالی ساده و مسامحی آغاز می‌کنم. سه نفر با شغل‌های متفاوت بنا، روان‌شناس و معلم را در نظر بگیرید. این سه نفر وارد کلاسی مشخص می‌شوند؛ بعد از خارج شدن از کلاس، از آن‌ها بخواهید کلاس را برایتان توصیف کنند. به احتمال زیاد در توصیف بنا، بیشتر به ابعاد فیزیکی کلاس، از جمله وسعت و ارتفاع آن، توجه می‌شود. در توصیف معلم، سکوت کلاس، نور آن، تعداد صندلی مناسب،

بیان می‌شود. برای یک روان‌شناس، مثلاً فضای فیزیکی شاد آن، مانند رنگ آمیزی کلاس مورد توجه قرار می‌گیرد. البته ممکن است برخی توصیفات در هر سه مورد ذکر شوند؛ مثلاً بزرگی یا کوچکی کلاس در هر سه توصیف بیان شود، هر چند با اغراض متفاوت. نمی‌توان پای نسبیت‌گرایی^۱ را به بحث باز کرد؛ زیرا در اینجا شرایط متفاوت است. به عبارتی، شروط وحدت و اختلافی که در تناقض شرط است، در اینجا واقع نشده است. در اینجا نسبت‌ها^۲ متفاوت است.

اکنون می‌توان پرسید چرا این سه توصیف کلاس با یکدیگر تفاوت معنادار دارد؟ می‌توان چنین پاسخ داد که دغدغه‌ها و مسائل افراد در توصیفات‌شان تأثیرگذار است. توضیح آنکه یک کلاس را می‌توان در بی‌نهایت گزاره توصیف کرد. توصیفات حدی ندارد. اما، هر فرد بر اساس مسائل و دغدغه‌های خویش تعدادی از این گزاره‌ها را انتخاب و بیان می‌کند. از این رو، هر توصیف و مقوله‌بندی بر اساس پاره‌ای ارزش‌ها و دغدغه‌ها یا مسائل سامان می‌گیرد. بنابراین، تفاوت در ارزش‌ها و مسائل و به طور کلی، منظرها اولاً باعث می‌شود که پژوهشگران دنبال مسائل گوناگونی بروند که برایشان مسئله است و ثانیاً توصیفات متفاوتی از آن ارائه دهند. شاید در قالب یک مثال ذهنی بتوان بحث را روشن‌تر مطرح کرد. تفاوت آثار دو جامعه‌شناس را حدس بزنید که یکی تنها و تنها دغدغه عدالت اجتماعی را دارد و نه چیز دیگر، و دیگری فقط و فقط دغدغه توسعه را دارد و دیگر هیچ. هر دو با داده‌های متفاوتی از هم می‌آغازند که رنگ‌وبوی دغدغه‌شان را دارد. منظرها و ارزش‌هایشان خود را در این داده‌ها، به تعبیر ویتگنشتاینی، نشان می‌دهد. اکنون علوم اجتماعی‌ای که بر اساس ارزش‌های اسلامی سامان یابد، چه داده‌هایی را در خود جای می‌دهد؟

تفاوت در توصیف در این مثال، ناشی از تفاوت در موصوف‌هاست. به عبارتی، وقتی ارزش‌ها و دغدغه‌ها متفاوت شد، موضوعاتی که پژوهشگران به سراغ آن

1. Relativism

2. Relations

می‌روند، گوناگون می‌شود و از این جهت، با توصیفات گوناگونی مواجه می‌شویم. این تفاوت پیچیده به نظر نمی‌رسد و پذیرش آن موونه زیادی نمی‌برد. این تفاوت را اولین و در واقع ساده‌ترین تفاوت در ساحت توصیف در نظر می‌گیرم. اما سادگی آن چیزی از اهمیت و نقشش کم نمی‌کند. اصول و ارزش‌های اجتماعی اسلام، مانند عدالت اجتماعی در واقع اصلی‌ترین دریچه‌ای است که علوم اجتماعی اسلامی از آن منظر به جامعه می‌نگرد و مسائلش بر اساس آن سامان می‌یابد. علوم اجتماعی اسلامی باید بر اساس جامعه مطلوبی که بر پایه اصول و ارزش‌های اجتماعی اسلام سامان یافته، مسائلش را مشخص نماید. برای نمونه یکی از اصول اصیل اسلامی توحید است. «هرجایی شما یک حکمی و یک قانونی و یک دستوری را به نام دین مشاهده کردید که در آن توحید لنگ می‌زند، ضد توحید در آن وجود دارد و توحید در آن نیست، بدانید که این از اسلام نیست؛ چون توحید ... مثل هوای رقیق و لطیفی در تمام اجزای این ساختمان و پیکرهای که نامش اسلام است، هست. ... یکدانه حکم را در اسلام شما نمی‌توانید پیدا کنید که رنگی و نشانی از توحید در آن نباشد» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۲۲۳). این عقیده یک سلسله الزم‌ها و تعهدات را موجب می‌شود. یکی از مهمترین این تعهدات نفی طبقه اجتماعی است: «جامعه توحیدی ... یک جامعه بی طبقه است، یک جامعه‌ای است که گروه‌های انسان‌ها در آن جامعه از یکدیگر بر حسب حقوق و مزایا جدا نشدند. همه انسانها زیر یک سقف حقوقی زندگی می‌کنند. همه در یک مسیر و با یک نوع امکانات و با یک نوع حقوق زندگی می‌کنند و حرکت می‌کنند» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ص ۲۲۳). بر این اساس، برای پژوهشگر علوم اجتماعی اسلامی، یکی از ویژگی‌های جامعه مطلوب، بی طبقه بودن آن است.^۱ از این رو، فاصله وضع موجود با آن وضع مطلوب برایش مسئله می‌شود. توصیفاتش در راستای رسیدن به آن وضع مطلوب سامان می‌گیرد. هر قانونی، هر تصمیمی و ... که طبقات

۱. برای آشنایی دقیق با معنای اسلامی اصطلاح نفی طبقات اجتماعی و حدود و ثغور آن و تفاوتش با خوانش‌های دیگر نک: حسینی خامنه‌ای، ۱۳۹۲، صص ۳۲۶ - ۳۵۲.

اجتماعی را موجب شود، برای او محل نقد و اشکال است.

البته تفاوت در ساحت توصیف میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی با خاستگاه کاملاً ابژکتیو هم قابل طرح است؛ به این معنا که جدای از دغدغه‌ها و مسئله‌های سوژه که جنبهٔ سوژکتیو دارد، اگر ابژه‌ها متفاوت باشند، توصیفات هم گوناگون است؛ چنان که شهید صدر دربارهٔ ابژهٔ متفاوت علم اقتصاد اسلامی و علم اقتصاد غربی بیان می‌کند. دانستیم علم اقتصاد اسلامی متفاوت از علم اقتصاد غربی است، زیرا جهان متفاوتی را به تصویر می‌کشد. توجه شود که این جهان به معنای هیدگری آن مراد نیست. جهانی را که صدر می‌گوید می‌توان از این حیث، حتی کمی فهمید. به عبارتی کمی یا کیفی بودن در ادعایی که صدر مطرح می‌کند، دخلی ندارد.

باید توجه داشت که وقتی منابع معرفت، متفاوت شد پای ابژه‌های متفاوتی به بحث باز می‌شود. برخی منابع معرفت از ابژه‌هایی حکایت می‌کنند که با منبعی دیگر به تور معرفت نمی‌افتد. شاید ساده‌ترین مثال آن را بتوان در توصیف انسان و قوای نفسانی او مشاهده کرد. توصیف دین از انسان را با توصیف ماتریالیستی از آن را مقایسه کنید. توصیف تفاوتی آشکار و عمیق دارد.

شاید اینجا این اشکال معروف مطرح شود: هنگامی که پا از مرز تجربه فراتر گذاشته می‌شود، از محدودهٔ علم خارج می‌شویم. پاسخ روشن است. نمی‌توان چشم را بر بخشی از واقعیت به هر دلیل بست. همانطور که علم را نمی‌توان به مکان خاص (مثلاً علم آن چیزی است که در آسیا سامان می‌گیرد) یا زمان خاص (مثلاً علم آن چیزی است که در روزهای فرد سامان می‌گیرد) اختصاص داد، نمی‌توان آن را به ابزار خاصی محدود کرد (مثلاً علم آن چیزی است که تنها از مسیر تجربه سامان گیرد)؛ مگر دلیلی برای این اختصاص وجود داشته باشد و گرنه بحث لفظی نیست تا بتوان با یک قرارداد سر و ته آن را هم آورد. شاید بعد از کوون، دیگر این ادعا روشن باشد که در سامان علم تجربه تأثیرگذار است، اما تعیین‌کننده نیست. همیشه پای عناصر غیر تجربی هم در میان است: «مشاهده و تجربه می‌توانند و باید به نحو موثری دامنه و گسترهٔ باورهای علمی مجاز را محدود کنند، در غیر این صورت علمی وجود نخواهد داشت. اما مشاهده و تجربه

به تنهایی نمی‌توانند مجموعه‌ای از چنین باورهایی را تعیین بخشند. همواره عنصری ظاهراً بی‌ضابطه مرکب از رویدادهای شخصی و تاریخی، جزء تقویم‌کننده عقایدی است که هر جامعه علمی خاصی در هر زمان بدان پایبند است» (کوون، ۱۳۹۴، ص ۳۳). زمانی که نگاه سخت‌پوزیتیویستی در ساحت علوم طبیعی رنگ‌باخته است، تسری آن به ساحت علوم اجتماعی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ در علوم اجتماعی تجربه هم یکی از منابع معرفت است و منبعی مهم است، اما همه چیز نیست. با این بیان، دانشمند علوم اجتماعی اسلامی همانگونه که برای تجربه ارزش قائل است، به داده‌های دینی و توصیفاتی که در آن به صورت معتبر آمده است باید توجه کند.

در مرحله دوم مسئله یا موضوعی واحد از جهت یا حیث‌های گوناگون لحاظ می‌شود. یک واقعیت اجتماعی را می‌توان در نسبت‌های مختلفی نگریست. مثلاً می‌توان مسئله فحشا را در قالب آسیبی اجتماعی در نظر گرفت و درباره آن پژوهش کرد و می‌توان آن را به مثابه مولفه‌ای اقتصادی در نظر گرفت و نقش آن را در اقتصاد یک کشور بررسی کرد. در این مرحله موضوع یا مسئله واحد است، اما جهت متفاوتی دارد. از این‌رو، نسبت‌های متفاوتی برای آن بیان می‌شود. برای مثال شاید گزاره‌ها و توصیف‌هایی که یک دانشمند علوم اجتماعی اسلامی درباره فحشا به کار می‌برد با توصیفاتی دانشمند غربی متفاوت باشد. شاید بتوان با دقتی فلسفی گفت در چنین مواردی که حیث‌ها متفاوت است، در واقع موضوعات متفاوت است؛ وقتی موضوع یکسان است که تمام حیث‌های آن نیز یکسان باشد. به عبارتی، وقتی می‌توان از یکسان‌بودن موضوعات سخن گفت که شروط وحدت در تناقض رعایت شده باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این مرحله در حکم مرحله قبلی است. هر آنچه درباره تفاوت در موضوع صادق است، برای این قسم که حیث‌ها متفاوت است نیز صدق می‌کند. البته پذیرش این مطلب، وابسته به قبول این دقت فلسفی نیست. زیرا پای نسبت‌های گوناگون و به تعبیر منطقی، محمول‌های متفاوت در میان است. به عبارتی، وقتی ارزش‌ها و مسائل متفاوت باشد، محمول‌های متفاوتی درباره موضوعی واحد جستجو می‌شود و شکل می‌گیرد؛ از این‌رو، گزاره‌ها و به عبارتی، توصیفات

مختلفی سامان می‌گیرد. این مرحله هم پیچیدگی خاصی ندارد.

به نظر می‌رسد نقطه اصلی بحث و محل اختلاف اساسی مرحله سوم باشد؛ یعنی جایی که موضوع و حیث‌ها یکسان است. اکنون، با توجه به مسئله این نوشتار، می‌توان پرسید آیا توصیف علوم اجتماعی اسلامی با علوم اجتماعی غربی درباره واقعیت اجتماعی واحد از جهت واحد می‌تواند متفاوت باشد؟

از منظرهای گوناگون پاسخ‌های مختلفی را می‌توان به این پرسش داد. از منظری پست‌مدرن پاسخ آری است. مرادم از منظر پست‌مدرن هر دیدگاهی است که سامان معرفت را بر اساس عوامل غیر معرفتی توضیح می‌دهد. برای مثال ویتگنشتاین متأخر به‌ویژه در کتاب درباره یقین، و پیروان او، مانند پتر وینچ و تامس کوون از این دسته‌اند. ویتگنشتاین در کتاب درباره یقین می‌نویسد: «کودک باور کردن انبوهی از چیزها را می‌آموزد. یعنی عمل کردن مثلاً مطابق این باورها را می‌آموزد. کم‌کم نظامی از باورها شکل می‌گیرد و در آن برخی چیزها به نحو تزلزل‌ناپذیر ثابت‌اند و برخی کمابیش در حرکت. آنچه ثابت است، به این علت نیست که فی‌نفسه روشن یا بدیهی است، بلکه آنچه در اطرافش قرار دارد آن را ثابت نگه می‌دارد» (OC, 144). وی با فاصله گرفتن از معرفت‌شناسی فیلسوفان مدرنی مانند دکارت که گزاره‌هایی را به‌مثابه پایه مطرح می‌کنند و دیگر گزاره‌ها را بر آن بنیان می‌دهند، از جاده‌ای دوطرفه میان مقدمات و نتایج سخن می‌گوید: «نه تک تک اصول متعارفه، بلکه نظامی برای من بدیهی جلوه می‌کند که در آن نتایج و مقدمات متقابلاً به یکدیگر متکی‌اند» (OC, 142). ویتگنشتاین متأخر نه تنها بنیان معناداری بلکه بنیان معرفت، حتی ریاضیات و منطق و هر امر دیگری را در انسان، اعمال و شکل زندگی او می‌داند (Pears, 1971, p. 13 and Pears, 2006, pp. 26-29). در واقع، مفهوم «شکل زندگی» برداشت خاصی را از «سوژه» موجب می‌شود. «تفسیر "صورت" به "شکل زندگی" برابر است با اعطا کردن نقش سنتی سوژه [به] انسان‌ها؛ [یعنی] آنچه که فکر می‌کند، می‌داند و زبان را می‌فهمد و ...؛ زیرا صورت اندیشه، معرفت و زبان می‌بایست بشری باشد»

(Bolton, 1982, p. 271). از این رو، پیرس منظومه معرفتی متأخر ویتگنشتاین را مانند فلسفه پروتاگوراس می‌داند: «انسان معیار همه چیز است.» با این توضیح که انسان هم معیار سنجش و هم ابزار آن دانسته می‌شود (Pears, 2006, pp. 23-24). بر اساس نظریه تصویری ویتگنشتاین متقدم، سوژه یا کاربر زبانی هیچ نقشی را در تکون معنا ندارد. بنیان ریاضیات و منطق نیز در خارج از سوژه شکل می‌گیرد (نک: حسین‌زاده یزدی و احمدی افرنجامی، ۱۳۹۱). اما در ویتگنشتاین متأخر هیچ توجیهی بیرون از انسان وجود ندارد و هر نقطه اتکای مورد نیازی باید از خود انسان، اعمال و شکل زندگی او ناشی شود (نک: حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴). در سوژکتیویسم کانتی، مبنای معرفت در سوژه‌ای استعلایی جا می‌گیرد. اما ویتگنشتاین متأخر این سوژه را از عرش به فرش می‌آورد. از این روست که پیرس تصریح می‌کند فلسفه انسان‌محورانه ویتگنشتاین متأخر، سوژکتیو^۱ نیست (Pears, 2006, p. 3). پر واضح است که مراد پیرس سوژکتیو به معنای کانتی کلمه است و اینجا تمایز ویتگنشتاین با فیلسوفان مدرن مانند دکارت و کانت، روشن می‌شود. از این روست که ویتگنشتاین می‌نویسد: «...و با اعتماد به نفس بنویس «در ابتدا عمل بود.» (OC, 402؛ برای توضیح نک: حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۳).

با این گونه معرفت‌شناسی که خاستگاه معرفت را در امر غیر معرفتی جستجو می‌کند و پای امثال شکل زندگی و بازی‌های زبانی را به بحث باز می‌کند، پذیرش تفاوت در توصیف میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی موونه زیادی نمی‌برد. جهان اسلام و جهان غرب و شکل زندگی متفاوت، در معنای ویتگنشتاینی آن، آنقدرها فاصله دارند که بتوانند دو نظام معرفتی متفاوت را رقم بزنند.

به نظر می‌رسد همین امکان توصیفات گوناگون از امر واحد را پارادایم کوون نیز فراهم می‌آورد. همان گونه که فایرabend هم اذعان می‌کند، ارتباط نزدیکی میان شکل زندگی و بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متأخر و پارادایم کوون وجود دارد

۱. برای توضیح معانی مختلف سوژکتیویسم نک: حسین‌زاده یزدی.

(Feyerabend, 1985, p. 129). زمانی که واژگان یکسان، مانند جرم در پارادایم‌های متفاوت، معانی گوناگونی پیدا می‌کند، گوناگونی توصیفات از یک امر واحد هم مشخص است. اما این دیدگاه با مبناگرایی فیلسوفان مسلمان تهافتی آشکار دارد. در نگاه آنان، گزاره‌های حصولی غیر بدیهی به بدیهیت برمی‌گردند. برخی به همین مقدار اکتفا می‌کنند و دیگرانی از ضرورت بازگشت بدیهیت به علوم حضوری تأکید می‌کنند (نک: حسین‌زاده، ۱۳۹۰). نسبی‌گرایی موجود در دیدگاه‌های پست‌مدرن را فیلسوفان مسلمان، برنمی‌تابند. اکنون بر اساس مبناگرایی به خوانش فیلسوفان مسلمان، آیا می‌توان از تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی در ساحت توصیفات در مرحله سوم سخن گفت؟

پاسخ مثبت به نظر می‌رسد. به خاطر تفاوتی که در ساحت مفهوم وجود دارد، توصیفات نیز متفاوت می‌شود. تفاوت در این ساحت را در نوشتاری دیگر به تفصیل بررسیده‌ام (نک: حسین‌زاده یزدی، ۱۴۰۳). در اینجا گذارا و به اجمال آن را مرور می‌کنم. مفاهیمی که در علوم مختلف به کار می‌روند، غالباً و شاید همگی مفاهیم مشاهدتی نیستند؛ مفاهیم مشاهدتی، مفاهیمی هستند که مصادیق آن را با حواس پنج‌گانه یا حواس درونی درک می‌کنیم. این مفاهیم به تعبیر فیلسوفان علم نظریه‌بارند و مفاد خود را از نظریاتی می‌گیرند که پس‌پشت آن‌ها قرار دارد (Godfrey-Smith, 2002, p. 157). به عبارت دقیق‌تر، این مفاهیم ردی از مبانی و جهان‌بینی‌هایی را که بر اساس آن سامان می‌گیرند، در خود به همراه دارند. وقتی مبانی معرفتی و جهان‌بینی متفاوت می‌شود، امکان دارد این مفاهیم هم، معنای گوناگونی را به خود گیرند. وقتی مفاهیم متعدد شد، توصیفات که بر اساس آن‌ها از واقعیتی واحد سامان می‌گیرد، نیز متفاوت می‌شود. برای مثال و تقریب به ذهن، زندگی دو نفر را زیر یک سقف و خارج از قوانین شرعی در نظر بگیرید. در دیدگاهی اسلامی، این رابطه می‌تواند با مفهومی مثل زنا یا دائم حکایت شود و همین واقعیت اجتماعی از منظری متفاوت با مفهوم ازدواج سفید عنوان می‌شود. در این مثال، واقعیت اجتماعی واحد است؛ اما با توصیفات متفاوتی درباره آن مواجه می‌شویم؛ زیرا تفاوت در مبانی، توصیفات متفاوتی را موجب شده است.

نتیجه گیری

علم به معنای رشته علمی، ساحت‌های گوناگونی را شامل می‌شود. شاید بنیادی‌ترین مسیر برای درک تفاوت میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی توجه به ساحت‌های مختلف علوم است. هر یک از این ساحت‌ها باید به دقت تبیین کرد و منطق حاکم بر آن را به دست آورد و در ادامه، بر اساس آن منطق تمایز علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را بررسید. توجه به این ساحت‌ها نشان می‌دهد که علوم اجتماعی اسلامی در چه بخش‌هایی موفق است و در چه ساحت‌ها هنوز به نقطه مطلوب دست نیافته است.

این نوشتار تمایز میان علوم اجتماعی اسلامی و علوم اجتماعی غربی را در ساحت توصیف در معنای خاص آن به تصویر کشید و این تمایز را در سه مرحله تبیین کرد: ۱. تفاوت در توصیف به دلیل تفاوت در موضوعات است؛ وقتی ارزش‌ها و دغدغه‌ها گوناگون شد، موضوعاتی که پژوهشگران از آن سراغ می‌گیرند، مختلف می‌شود و از این جهت، با توصیفات متمایزی سامان می‌گیرد. دانستیم اصول و ارزش‌های اجتماعی اسلام در واقع اصلی‌ترین دریچه‌ای است که علوم اجتماعی اسلامی از آن منظر به جامعه می‌نگرد و مسائلش بر اساس آن سامان می‌یابد. علوم اجتماعی اسلامی باید بر اساس جامعه مطلوبی که بر پایه اصول و ارزش‌های اجتماعی اسلام سامان یافته، مسائلش را مشخص نماید. این تفاوت پیچیده نیست و پذیرش آن موونه زیادی نمی‌برد؛ ۲. تفاوت به دلیل تفاوت در جهت‌هاست؛ یک واقعیت اجتماعی را می‌توان در نسبت‌های مختلفی نگریست. وقتی ارزش‌ها و مسائل متفاوت باشد، این امکان وجود دارد که گزاره‌های متفاوتی که حاکی از ارزش‌ها و مسائل متفاوت است، نیز در توصیف یک شیء واحد یا یک واقعیت اجتماعی واحد به کار رود. ۳. توصیفات، گزاره‌هایی هستند که از مفاهیم تشکیل می‌شود. مفاهیم از مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی تأثیر می‌پذیرند. زمانی که این مبانی متفاوت شد، این امکان وجود دارد که مفاهیم هم، معنای گوناگونی را به خود گیرند. وقتی مفاهیم متعدد شد، توصیفات که بر اساس آن‌ها از واقعیتی واحد بیان می‌شود، نیز متفاوت می‌شود.

فهرست منابع

- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۷۹). درآمدی بر نظریه‌سازی در جامعه‌شناسی. تهران: کلمه.
- بلیکی، نورمن. (۱۳۹۱). پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی (مترجمان: دکتر سیدحمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حسین‌زاده، محمد. (۱۳۹۰). معرفت بشری؛ زیر ساختها. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی و سید محسن ملاباشی. (۱۴۰۰). درآمدی بر دانش اجتماعی مسلمین: انحطاط مسلمانان در اندیشه و آثار شهید مطهری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حسین‌زاده یزدی، مهدی؛ احمدی افرنجامی، علی اکبر. (۱۳۹۱). سوژه در تراکتاتوس با توجه به تفسیر دیوید پیرس، متافیزیک، ۴(۱).
- حسین‌زاده یزدی، مهدی و فاطمه فلاح‌نژاد تفتی. (۱۳۹۸). نسبت عینیت و ارزش‌باری علوم اجتماعی با توجه به دیدگاه فیلسوفان مسلمان. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۶(۲).
- حسین‌زاده یزدی، مهدی؛ اخلاقی، نازیلا. (۱۳۹۵). علم دینی در مقام توصیف و توصیه؛ بازخوانی نظریه علم دینی استاد مصباح یزدی. نظریه اجتماعی متفکران مسلمان. ۴(۲).
- حسین‌زاده یزدی، مهدی؛ اخلاقی، نازیلا. (۱۳۹۶). سرنوشت یک نقد؛ بازخوانی نظریه علم دینی آیت‌الله جوادی آملی. اسلام و مطالعات اجتماعی ۴(۴).
- حسین‌زاده یزدی، مهدی. (۱۳۹۲). تبیین و بررسی اصالت جامعه از دیدگاه شهید مطهری و استاد مصباح یزدی. نظریه اجتماعی متفکران مسلمان. ۳(۱).
- حسین‌زاده یزدی، مهدی. (۱۳۹۳). رابطه زبان و واقعیت از منظر ویتگنشتاین متأخر با توجه به تفسیر ایلهام دیلمن. مطالعات جامعه‌شناختی، ۲۱(۱).
- حسین‌زاده یزدی، مهدی. (۱۳۹۴). نقد و بررسی تفسیر ایده‌آلیستی ویلیامز از ویتگنشتاین متأخر. متافیزیک. (۱۹).

- حسین زاده یزدی، مهدی. (۱۴۰۳). خوانشی دیگر از علوم اجتماعی اسلامی: ساحت مفاهیم. نظریه اجتماعی متفکران مسلمان، ۱۴ (۴).
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی (مقام معظم رهبری). (۱۳۹۲). طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، (گردآوری و تنظیم: صهبا). قم: انتشارات مؤسسه ایمان جهادی.
- دیلتای، ویلهلم. (۱۳۸۸). مقدمه بر علوم انسانی (مترجم: منوچهر صانعی دره‌بیدی). تهران: ققنوس.
- شریفی، احمد حسین. (۱۳۹۵). روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه.
- الصدر، السید محمد باقر. (۱۴۲۴ق). اقتصادنا، ناشر: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر
- کلمن، جیمز. (۱۳۸۶). بنیادهای نظریه اجتماعی (مترجم: منوچهر صبوری). تهران: نی.
- کون، تامس. (۱۳۹۴). ساختار انقلاب‌های علمی (مترجم: سعید زیباکلام). تهران: انتشارات سمت.
- نیومن، ویلیام لارنس. (۱۳۹۵). شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی (مترجمان: حسن دانایی‌فرد، سیدحسین کاظمی، ج ۱). تهران: موسسه کتاب مهربان‌نشر.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۷). در باب یقین (مترجم: مالک حسینی). تهران: انتشارات هرمس.
- Abend, G. (2008). The meaning of 'theory'. *Sociological theory*, 26 (2), pp. 173-199.
- Bolton, Derek. (1982). *Life-form and Idealism, in Idealism, Past and Present*. ed. G. Vesey. Cambridge: Cambridge University Press.
- Feyerabend, Paul K. (1985). *Problems of empiricism* (Philosophical papers, Volume 2), Cambridge University Press.
- Giddens, A (Ed.). (1974). *Positivism and Sociology*. London, England Heinemann Educational Books, Ltd
- Giddens, Anthony. (2007). *New Rules of Sociological Method: A Positive Critique of Interpretative Sociologies*, Second Edition, Polity Press.
- Godfrey-Smith, Peter. (2003). *Theory and reality: An introduction to the philosophy of science*. Chicago: University of Chicago Press

- Hoseinzadeh Yazdi, Mahdi; Mehrshad, Ahmad; Mollabashi, Mohsen. (2018). The Methodology for Prioritising Iran's Social Problems, *Pertanika Journal of Social Sciences, & Humanities*, Vol 26T, p. 125
- Howell, Kerry E. (2013). *An Introduction to the Philosophy of Methodology*, SAGE Publications Ltd.
- Ladyman, James. (2002). *Understanding philosophy of science*, London and New York.
- Pears, David (1971). *Wittgenstein*, Frank Kermode (ed.), London: Fontana.
- Pears, David. (2006). *Paradox and Platitude in Wittgenstein's Philosophy*. Oxford University Press.
- Pleasants, Nigel. (2000). *Winch, Wittgenstein and the Idea of a critical social theory, History of The Human Sciences*. Vol. 13 No. 1.
- Risjord, Mark. (2014). *Philosophy of social science A Contemporary introduction*, Routledge.
- Williams, Bernard. (1981). *Wittgenstein and Idealism, in Moral Luck*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Winch, Peter. (2003). *The Idea of a social science and its Relation to Philosophy*. London: Routledge